

درس‌هایی از انتخابات با مجلس هفتم

موج دوم احیای قانون اساسی

نادرست بودن نحوه نگرش ظاهریی را که می‌گفت آب از آب تکان نمی‌خورد نشان داد.

رد صلاحیت‌شدگان دوره چهارم مجلس، با متانت، هریک به دنبال کار مطبوعاتی و امور فرهنگی و مدنی رفتند. در واقع این جریان، پیگر و فعال بود و جریان مقابل را کد ماند. دوم خرداد در حقیقت احیای قانون اساسی بود. مردم به قانونی رأی دادند که هم "نه" داشت و هم "آری". نه، به خشونت و شکنجه و بی‌عدالتی و آری، به حقوق تصریح شده ملت در قانون. به قول آقای خاتمی "اصلی‌ترین ویژگی دوم خرداد قانونگرایی بود". در این دوران شش‌ساله بعد از دوم خرداد، بارها بین رئیس‌جمهور، رئیس مجلس و نمایندگان از یک‌سو و شورای نگهبان از سوی دیگر، اختلافاتی پیش آمده است. شورای نگهبان برای مخالفت‌های خود دلیل و برهانی ارائه نمی‌داد و این تحمیل دیدگاه‌ها منجر به بحران رد صلاحیت‌های گسترده اخیر گردید که حتی برای رئیس قوه مجریه و رئیس قوه مقننه نیز قابل تبیین نبود که در نامه‌های اعتراض‌آمیز آنها نیز مشهود است. بدین‌سان مقاومت‌هایی در راستای احیای قانون اساسی شکل گرفت که می‌توان آن را دومین موج احیای قانون اساسی نامید.

برخی از روشنفکران گمان می‌کردند که هیچ حرکتی در داخل ایران وجود ندارد، لذا چشم‌امید خود را به خارج دوخته بودند، غافل از این که اگر حرکتی نبود، هرگز قتل‌های زنجیره‌ای، واقعه کوی دانشگاه، بستن مطبوعات، ترور حجابیان و بازداشت‌های گسترده در تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران پیش نمی‌آمد.

ترور حجابیان آغاز فاز نظامی - امنیتی در ادامه این روند بود، که با دستگیری فعالان سیاسی و فرهنگی و بستن فله‌ای مطبوعات ادامه یافت. در تمام این حرکات، ملت و رئیس‌جمهور و نمایندگان اصلاح‌طلب در یک سو و شورای نگهبان و طیف افراطی جریان محافظه‌کاران در سوی دیگر بودند.

نخست آن‌که؛ در نقطه عطف تحصن ۲۶ روزه نمایندگان در اعتراض به رد صلاحیت‌های گسترده غیرقانونی، روح قانون اساسی که از اراده ملت سرچشمه گرفته بود تجلی یافت. استدلال‌ها قانونی و حرکت نیز در کادر قانون اساسی بود. "شعارهای محدود و مقاومت نامحدود" کاملاً مطابق با موازین مدنی و در خانه ملت و با موافقت هیئت رئیسه مجلس بود از سوی

در انتخابات دور چهارم، پنجم و ششم مجلس شورای اسلامی، بین مردم، کاندیداها و شورای نگهبان اختلافاتی وجود داشت که این اختلافات به‌طور آشکار در انتخابات مجلس هفتم بروز پیدا کرد.

در دور چهارم به صورت گسترده‌ای کاندیداها، مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان رد صلاحیت شدند. حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی سخنانی به این مضمون در خطبه‌های نماز جمعه ایراد کرد که با وجود رد صلاحیت تعداد زیادی از کاندیداها، آب از آب تکان نخورد و این نیست مگر به دلیل وجود نظام مبتنی بر ولایت فقیه. این سخن نشانگر کم‌توجهی به قوانین حرکت در جامعه و واکنش لایه‌های زیرین آن می‌باشد.

همان‌طور که به یاد داریم، در زمستان ۱۳۷۴، در انتخابات دور اول مجلس پنجم در اصفهان هفتاد درصد از مردم رأی‌های خود را از کسانی مانند آقایان پرورش، محسنی‌ازهای و سالک که معمولاً در دورهای پیشین رأی می‌آوردند، گرفتند و به جریان جدیدی تفویض نمودند. اختلاف آرا به حدی چشمگیر بود که همه را به‌ت زده کرد و سرانجام نیز به ابطال انتخابات - بدون هیچ‌گونه دلیل و مدرکی از سوی شورای نگهبان - انجامید. رأی‌گیری مجدد در بهار ۱۳۷۵ این آمار را با قوت بیشتری تأیید کرد، تا آنجا که شورای نگهبان نیز مجبور به پذیرش صحت آرا شد.

با آن که هزینه‌های سنگینی در نتیجه ابطال آرا به مردم تحمیل شد، اما شورای نگهبان به ریشه‌یابی اشتباه خود نپرداخت؛ که اگر به بازبینی نگرش و جایگاه خود می‌پرداخت، اکنون دچار چنین بحرانی نمی‌شدیم. در دوره ششم، فقهای شورای نگهبان معتقد بودند که رد صلاحیت‌ها کاملاً شرعی بوده ولی در سایه قانون و حکم حکومتی، امکان ورود اصلاح‌طلبان به مجلس فراهم گردید.

در آستانه انتخابات دوره هفتم این اختلافات چشمگیرتر شد و در پی آن محرومیت‌ها، به جهشی در نوع نقد و نیاز پاسخگویی شفاف و بی‌پرده به مردم انجامید. عملکرد شورای نگهبان در رابطه با رد صلاحیت گسترده دوره چهارم و ابطال انتخابات اصفهان - که عوارض آن از دید آقای هاشمی رفسنجانی پنهان مانده بود - منجر به انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد شد، که می‌توان برخی از ویژگی‌های یک انقلاب را در آن دید. گستردگی و افزایش مشارکت، خصوصاً شرکت گسترده لشکریانی که دیده نمی‌شدند - نظیر زنان و جوانان - همه نشان‌دهنده وجود یک انقلاب بود و

دیگر، نمایندگان هم با تجمع و حرکت مردم از شهرستان‌ها و در نتیجه انتقال تحصن به بیرون مخالف بودند.

دوم؛ این تحصن از نوع حرکت‌های انقلابی و درعین حال کادر مدنی بود، چرا که گامی به سوی احیای قانون اساسی ثمره انقلاب به‌شمار می‌رفت. حتی یکی از مسئولان قضایی اعلام نمود تا زمانی که حرکت مدنی است، در آن دخالت نمی‌کنیم، مگر این که عمل مجرمانه‌ای اتفاق بیفتد و آنگاه ناچار نیروی انتظامی و سپس قوه قضاییه دخالت کنند.

دستاورد سوم؛ مقاومت نامحدود، پافشاری بر اهداف را در پی داشت. نمایندگان متحصن می‌گفتند بین مجلس ششم و هفتم چه تفاوتی وجود دارد که نمایندگان کنونی به دلایل شرعی رد صلاحیت شده‌اند؛ زیرا در این صورت مصوبات پس از این تاریخ در مجلس ششم هم غیرشرعی خواهند بود. با توجه به آنچه گفته شد، مخالفان تحصن، دلیلی بر "محکوم کردن"، "توطئه دانستن حرکت تحصن"، "مفسد فی الارض دانستن نمایندگان" و نیز "اتهام اقدام علیه امنیت ملی" نداشتند.

چهارم؛ از ویژگی‌های دیگر این حرکت این بود که بر مبنای خواست شخصی نبود و از این رو موفق به جلب اعتماد مردم و دانشجویان شد. تأیید این حرکت از سوی جریان‌های خارج از کشور به جهت اثبات امکان‌پذیری حرکت قانونی در داخل کشور، مثبت و نشان‌دهنده غلط بودن شعارهای براندازانه جریان‌های خارج از کشور بود.

پنجم؛ پیش از این حرکت، بر اساس یک تحلیل جامعه‌شناختی که معتقد بود امیدی به حرکت در داخل وجود ندارد، تنها امکان حرکت را حاکم‌شدن جریان راست و دخالت آمریکا همچون الگوی عراق و افغانستان می‌دانست، اما حرکت نمایندگان، غلط بودن چنین تحلیل‌هایی را نشان داد.

ششم؛ محوریت اپوزیسیون قانونی به جای برانداز انتقال اپوزیسیون خارج به داخل در اثر این حرکت، دستاورد مهم دیگری نیز داشت و آن محوریت اپوزیسیون قانونی به جای برانداز بود، بنابراین جریان‌هایی که در داخل، دخالت آمریکا در فرآیند بر سر نوع حکومت را مطرح می‌کردند، حرکت قانونی نمایندگان را تأیید کردند. یعنی بی‌اعتمادی مطلق، به اعتمادی تدریجی و حمایتی، هر چند تردیدآمیز، تبدیل شد.

امید است که دوستان چپ افراطی این درس را مدنظر خود قرار دهند، در بیست و پنج ساله گذشته بارها شاهد جابه‌جایی تضادها و به هم ریختن اولویت‌ها بوده‌ایم. مثلاً به جای درگیری با بقایای سلطنت، راست کودتاچی، ترانزیت مواد مخدر و قاچاق آن و گروه‌های پورساتناژ (قاچاق مواد مخدر زیر نظر در بار بود و اعتیاد بیداد می‌کرد). لبه‌تیز حمله را بر این گذاشتند که دکتر محمد مصدق، آقای طالقانی و بنیان‌گذاران هم منافق یا مرتدند و گروه‌هایی که با دست می‌شد باز کرد، با دندان یا حتی با اسلحه باز کردند. بدینسان راه "گفتمان جای اسلحه" بسته شد و به گرایش بسیاری نسبتاً به حرکات تند انجامید. بیست و پنج سال جابه‌جایی اضداد باعث نهادینه شدن راست وحشی با ویژگی‌های ترانزیت مواد و گروه‌های

پورساتناژبگیر و شرکت‌های اقتصادی حول وزارت اطلاعات و بنادر نامزی، اعتیاد، زنان ویژه و... گردید. به طوری که مبارزه با آنها حتی با اتحاد تمامی نیروها بسیار دشوار و تقریباً ناممکن به نظر می‌رسد. یعنی مناسباتی شکل گرفته که هیچ قانونی را بر نمی‌تابد. بعد معرفتی این جریان خودکامه و خودسر و نه حتی دیکتاتور، از طریق عوامل مرموزشان منجر به تشکیل گروه‌های فشار شده است که گاهی به شکلی مترقی نما هم ظاهر می‌شوند.

می‌بینیم که در یک حرکت محدود و قانونی علی‌رغم حمایت دو قوه، نمایندگان نتوانستند به خواست خود برسند. علت را باید در حاکمیت مناسبات افراطی دید. خوشبختانه روزنامه مشارکت برای اولین بار از حضور راست وحشی پرده برداری کرد، اما متأسفانه پیگیری نشد. اگر به طور جدی با این مسئله برخورد شده بود و در کشف و افشای آن همت می‌گماشتیم، شاید کار به اینجا نمی‌رسید. اولویت‌ها را از دست دادیم، در نتیجه مناسبات راست افراطی نهادینه شد و حالا تنها در سایه یک حرکت قانونی می‌توانیم به مرزبندی‌های نوین و فراگیر برسیم؛ چرا که راست افراطی نفس قانونگرایی را بر نمی‌تابد.

هفتم؛ موفقیت تحصن در ایجاد مرزبندی‌هایی نظیر اسلام انقلابی و پویا، اسلام عقب‌مانده متحجر، اسلام امام، حکومت قانونی، حکومت کودتایی، مجلس فرمایشی و مجلس ملی بود که از طریق روزنامه‌ها و بیانیه‌ها مطرح شد و در سطح جامعه گسترش یافت.

هشتم؛ این مرزبندی‌ها نقطه عزیمتی برای مقاومت در برابر قانون‌ستیزی و شکل‌گیری تشکل‌ها شد؛ بنابراین درس مهمی بود. آنهایی که شعار رفراندوم و تغییر قانون اساسی می‌دهند، باید بدانند در چه بستری حرکت می‌کنند. این شعار بدین دلیل عملی نیست که نیروهای "قانونی کار" نتوانستند یک خواست قانونی را به کرسی بنشانند. با توجه به تجربه اخیر و مردود بودن جنگ داخلی، چگونه یک خواست غیرقانونی امکان‌پذیر است؟ در این مرحله شناخت موانع قانون و مناسبات آنها از اهمیت ویژه برخوردار است. برای تقریب به ذهن به نمونه‌ای تاریخی اشاره می‌کنیم؛ سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۴۲ دوران بسط آزادی‌ها بود و هرگونه فعالیت در دانشگاه و جامعه تا اندازه‌ای آزاد بود و سیر آن طوری بود که می‌رفت تا با ادامه راهپیمایی ۱۲ خرداد منجر به سرنگونی رژیم شاه شود. اما پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد، دوران شناخت موانع و رفع موانع پیش آمد. اکنون وجوه مختلف موانع را باید شناخت و متناسب با آن برخورد کرد. تا عناصر صادق آن جدا شوند. از آنجا که راست افراطی پایگاه طبقاتی ندارد، بنابراین منزوی شده و تضادهای آن تشدید خواهد شد. این حرکت با کسب اعتماد از سوی مردم نظم نوینی را به وجود آورد که تفاوت اساسی این عملکرد را با قانون اساسی ثمره انقلاب نشان داده و مرزبندی‌های شفافی را نمایان ساخت. در سال ۱۳۴۳ استاد مطهری از زندان آزاد شده بود و مردم به دیدن ایشان می‌رفتند. زندان رفتن من هم از دید مادرم در ابتدا یک ننگ بود، اما هنگام آزادی، استقبال مردم آنچنان وسیع بود که همه به زندان رفتن افتخار می‌کردند. این برخوردها، انسجام افراد زندان

رفته را بیشتر نمود و به موضع واحدی رساند.

در حال حاضر نیز می بینیم که عملکرد منفی، موجب نزدیکی نیروها به یکدیگر شده است، تا آنجا که امیر محبیبان گفت: "عملکرد شورای نگهبان اشتباه بود، زیرا در بین جریان‌های دومی اتحاد به وجود آورد."

می توان خاستگاه این نوع برخوردهای شورای نگهبان را گروه‌های افراطی دانست که نمی خواهند در مجلس هفتم اسمی از قتل‌های زنجیره‌ای، بستن مطبوعات، برخوردهای تحقیرآمیز زندانی کردن فعالان سیاسی و... برده شود. مجلس ششم در رابطه با ممنوعیت شکنجه، سلول انفرادی، تحقیق و تفحص از نهادهای تحت نظارت رهبری، پاسخگونی مسئولان نظام و... گام‌های مهمی برداشت که در سایه استمرار و پیگیری به ثمر می نشست.

اطلاعی‌های اندیشمندان و دانشجویان در حمایت از تحصن و خواسته‌های آنها، خود تحول بزرگ دیگری است. با توجه به این قانون که تحولات اجتماعی درجا عمل نمی کنند و انتقام خدا زمان بر است. جامعه قوانینی دارد که اگر آن را شناساییم، حتماً شکست خواهیم خورد، این گونه ابطال ایده‌ای که معتقد بود "اگر ده هزار نفر را هم رد می کردند آب از آب تکان نمی خورد" ثابت می شود. خدا کند موج سوم احیای قانون اساسی، دوم خرداد دیگری باشد، بدون هزینه‌های اجتماعی و بدون شورش‌های شهری ویرانگر.

قانون اساسی یا فهم شورای نگهبان

دیدگاهی در بین فقهای شورای نگهبان که در خطبه‌های نماز جمعه رسماً ایراد شد، وجود دارد این دیدگاه این باور است که نخست قانون اساسی جمهوری اسلامی و تک تک مواد آن مشروط به اصل چهار قانون اساسی است.

دوم این که اصل چهار قانون اساسی مشروط به موازین اسلامی است. سوم این که موازین اسلامی نیز مشروط‌اند به فهم فقهای شورای نگهبان. در اینجا این پرسش مطرح می شود که آیا در بطن قانون اساسی و تک تک مواد آن هیچ گونه شفافیتی نهفته نیست؟ آیا مردمی که انقلاب کرده‌اند و یا نمایندگان منتخب این مردم که روزی امثال همین‌ها این قانون را تصویب کردند قادر به فهم قانون اساسی و مواد آن نیستند؟ آیا قانون اساسی‌ای که از یک سو بیانگر روابط بین مردم در داخل کشور است و از سوی دیگر تنظیم کننده روابط داخل با خارج، قابل فهم برای خود مردم نیست؟ آیا نیروهایی که در زمان شاه علیه سلطنت موروثی قیام کردند، به اتهام اقدام علیه سلطنت به زندان افتادند، شکنجه شدند و در بیدادگاه‌های نظامی به اعتبار حقوق ملت در قانون اساسی انقلاب مشروطه، شاه، ایادی او و شکنجه‌های قرون وسطایی‌اش را محکوم می کردند، نمی دانند شکنجه یعنی چه؟ آیا آنها نمی فهمند منع مطلق شکنجه که در قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است یعنی چه؟

آیا فقط کسانی که حتی یک شلاق نخورده‌اند و شکنجه نشده‌اند و تا

چند ماه پیش از پیروزی انقلاب سلطنت موروثی را قبول داشتند و مخالفت رسمی‌ای هم با قانون اساسی مشروطه سلطنتی نداشتند، آنها هستند که فهم درستی از شکنجه و منع شکنجه دارند! آیا مردمی که دوبار به قانون اساسی جمهوری اسلامی رأی دادند، نمی دانند که به چه رأی داده‌اند و آیا آن رأی کورکورانه بوده است؟ اگر چنین است و اگر مردم از این قانون سرپیچی کرده‌اند بنابراین چون نفهمیدند که به چه قانونی رأی داده‌اند، آیا شرعاً قابل مواخذه و بازخواست هستند؟ آیا منظور اعضای محترم خبرگان تدوین قانون اساسی این بوده است که ملت ما قانون اساسی‌ای که به خودی خود مستقل و شفاف باشد ندارد، مگر این که از فهم شورای نگهبان بگذرد؟ پرواضح است که مرحوم امام خمینی با چندین مرجع تقلید و چهل و پنج نفر از مجتهدین جامع‌الشرایط و بسیاری از اسلام‌شناسان، مشروعیت قانون اساسی ثمره انقلاب و تک تک مواد آن را تأیید کرده و آنگاه به رأی مردم نیز گذاشته شد. آیا این بیان که هیچ‌یک از مواد قانون اساسی مشروعیت ندارند، مگر این که از فهم شورای نگهبان بگذرد بیان کاملاً درستی است و آیا منظور خبرگان قانون اساسی این بوده است؟ آیا تک تک مواد قانون اساسی به خودی خود مشروعیت نداشته و با موازین اسلامی مغایر است؟ آیا مانند مرحوم علامه نائینی که قانون اساسی انقلاب مشروطیت را رساله اجتماعی خود می دانست، مرحوم امام نیز قانون اساسی جمهوری اسلامی را رساله اجتماعی خود نمی دانست؟ در جریان تدوین قانون اساسی و همچنین در اولین مجلس شورای اسلامی، برخی از فقها نبودند که می گفتند چه ضرورتی برای تدوین قانون اساسی وجود دارد؟ راستی قانون اساسی در اسلام چه جایگاهی دارد؟ مگر نه این است که حلال و حرام محمد(ص) تا روز قیامت حلال و حرام است و همه چیز مشخص شده است پس این قانون چه ضرورتی دارد؟ اگر بنا باشد که قانون و تک تک مواد آن صراحت، شفافیت و مشروعیت نداشته باشد و آنچه هست بازتاب فهم شورای نگهبان باشد، بنابراین باید صراحتاً گفته شود که ما چیزی به نام قانون اساسی ثمره انقلاب و جمهوری اسلامی نداریم. اگر مردم و نمایندگان منتخب مردم حق فهمیدن قانون اساسی را نداشته باشند، پس چگونه مردم می توانند به نمایندگان مجلس، نمایندگان خبرگان و مسئولان انتقاد کنند. مگر این سنت در صدر اسلام وجود نداشت و بنیان گذار انقلاب آن را تأیید نکرد؟ چگونه مردان و زنان ما می توانند قضاوت کرده و بعد از قضاوت به این یا آن نماینده مجلس شورا یا مجلس خبرگان و یا رئیس‌جمهور رأی بدهند؟ برای نمونه اگر اصل ۱۱۳ قانون اساسی شفاف نباشد و این اصل نیز شفاف و مطابق موازین اسلامی نباشد و بایستی از فهم فقهای شورای نگهبان بگذرد، بنابراین چه استبدادی دارد که اصل ولایت و اصل اسلامیت و جمهوریت شفافیت داشته باشد، یعنی آن هم باید از فهم فقهای محترم شورای نگهبان بگذرد. این بدان معناست که ما بدون فهم فقها نمی توانیم خدا باور، معاد باور و معتقد به آرای مردم باشیم.

حال اگر به جای قانون اساسی، فهم فقهای شورای نگهبان نهادینه شود، با چه مسائلی روبه‌رو خواهیم شد؟ در وهله نخست این پرسش مطرح

می‌شود که فهم فقهای شورای نگهبان مبتنی بر چه ملاک و معیاری است؟ اگر فهم شورای نگهبان مبتنی بر قانون اساسی و تک‌تک مواد آن نباشد، مبتنی بر چیست؟ به نظر می‌رسد آنچه باقی می‌ماند این است که بگوییم مبتنی بر اجتهاد مصطلح و آموزش‌های جاری در حوزه علمیه است. حال ببینیم با چه تناقض‌نماهایی روبه‌رو خواهیم شد:

نخست این که اگر تک‌تک مواد قانون اساسی به اصل چهار مشروط باشد و اصل چهار هم به موازین اسلامی مشروط باشد و موازین اسلامی هم به فهم فقهای شورای نگهبان مشروط باشد، این شرع و این فهم به نوبه خود قابل و توشنن به وسیله مجمع تشخیص مصلحت می‌باشد، چنان که در چند مورد از جمله قانون کار این اتفاق افتاده و خود فقها اعتراف کرده‌اند که صبح هنگام در نشست شورای نگهبان قانون کار مغایر قوانین شرع است، ولی بعد از ظهر در نشست تشخیص مصلحت، همان قانون کار موافق با مصلحت است. این فقهای محترم خود اعتراف کرده‌اند که موازین شرع با مصلحت جامعه و حقوق زحمتکشان کارگر مغایرت دارد، که البته خود به نارسایی قانون شرع در تشخیص مصلحت اعتراف کرده‌اند. یادآور نامه مرحوم امام به فقهای شورای نگهبان می‌شویم که اگر شما احکام اجتماعی و مصلحت اجتماع را تشخیص می‌دادید، نیازی به نهاد جدیدی به نام مجمع تشخیص مصلحت نبود. به نظر می‌آید نصیحت دلسوزانه امام برای این بود که جایگاه شورای نگهبان در جهت نهادینه شدن قانون اساسی مستحکم گردد.

دوم این که خود فقهای شورای نگهبان پذیرفته‌اند که حکم حکومتی هم می‌تواند فهم و مصوبات آنها را وتو کند. چنان که در مورد تعیین صلاحیت‌ها پیش آمد. در این سیر هم می‌بینیم که جایگاه شورای نگهبان قابل تضعیف می‌باشد. سوم این که اگر فهم شورای نگهبان مبتنی بر شرع و شرع نیز مبتنی بر آموزش‌های جاری حوزه‌های علمیه باشد، مسلماً در حوزه‌های علمیه مراجعی بوده و هستند که به لحاظ آن نظام آموزشی فقیه‌تر و عالم‌تر و به زبانی ارشد هستند و به مقام مرجعیت رسیده‌اند. بنابراین فقها بایستی صادقانه فهم خود را تابع فهم مراجع ارشدتر از خود بکنند و از آنجا که مراجع معمولاً با هم اختلاف دارند و مرحوم امام گفتند که در بین فقها الی ماشاء الله اختلاف هست، آیا نتیجه آن برای مملکت، جز تشتت آرا است؟ چهارم این که اگر فهم فقها مبتنی بر آموزش‌های جاری حوزه‌های علمیه باشد و این را هم بپذیریم که این آموزش‌ها دو مولفه اساسی دارد؛ یکی رساله‌های علما و دیگر کتاب‌های ارسطویی، بنابراین با این امر روبه‌رو می‌شویم که مرحوم امام خمینی که هم از مراجع سنتی بودند و هم بیان‌گذار نظام جمهوری اسلامی، از یک سو در کتاب "ولایت فقیه" بدین مضمون گفته‌اند که رساله‌های آقایان با قرآن تفاوت بسیار دارد و همچنین پس از انقلاب گفتند کتاب‌های ارسطویی بویی از آنچه در قرآن هست نبرده‌اند. در سال ۱۳۶۶ هم در تکمیل مواضع قبلی گفتند احکام اجتماعی بر احکام فردی اولویت دارد و احکام اجتماعی قرآن بیش از ده برابر احکام فردی می‌باشد و در این راستا قانون اساسی جمهوری اسلامی، رساله اجتماعی ایشان و سند مشروعی به حساب می‌آید. مسلم است که این موارد و موارد دیگر جایگاه فقهای شورای نگهبان را در قانون اساسی سست می‌نماید. حال ببینیم منظور

اعضای محترم خبرگان قانون اساسی که نهاد شورای نگهبان را مرجع حل اختلاف در تفسیر قانون اساسی قرار داده‌اند چه بوده است. آنها معتقد بودند که قانون اساسی با موازین اسلامی مغایرتی ندارد و یکایک مواد قانون قابل فهم، شفاف و مشروع است که پس از آن به رای مردم هم گذاشته شده است. آنها بر این باور بودند که فهم شورای نگهبان باید مبتنی بر روح قانون که نشئت گرفته از انقلاب است و همچنین تک‌تک مواد قانون اساسی باشد که این مواد از مشروعیت کافی نیز برخوردار است.

بنابراین فهم شورای نگهبان مشروط به سلیقه آنها نیست. دوم این که فهم آنها مشروط به آموزش‌های جاری حوزه علمیه نیست در واقع فهم آنها مبتنی بر قانون اساسی‌ای باید باشد که ثمره یک انقلاب توحیدی، اسلامی و مردمی است. حال به نظر می‌رسد برای برون‌رفت از بحرانی که گریبانگیر آن شده‌ایم، فقهای محترم شورای نگهبان ملاک و معیار فهم خود را مشخص کنند و این که آیا این قانون اساسی را قبول دارند و حاضرند به آن قسم بخورند و آیا مشروعیت تمام مواد آن را قبول دارند یا نه؟ اگر فهم ایشان مبتنی بر اجتهاد مصطلح و احکام فردی و فرعی است، این را توضیح دهند. اگر بناست حلال و حرام فقهی مشخص باشد و قانون اساسی دوزده شود و رد صلاحیت شود، آیا بهتر نیست که با صراحت و بی‌پرده اعلام شود؟ گفتنی است که مقام رهبری در جریان انتخابات دومین دوره ریاست جمهوری خود در مشهد گفتند: "فقه موجود، سیاسی نیست و بایستی فقه سیاسی تدوین گردد."



مطالعات فرهنگی
علوم انسانی